



سیاست و تلاش

از حسام الدین دولت آبادی

(۴)

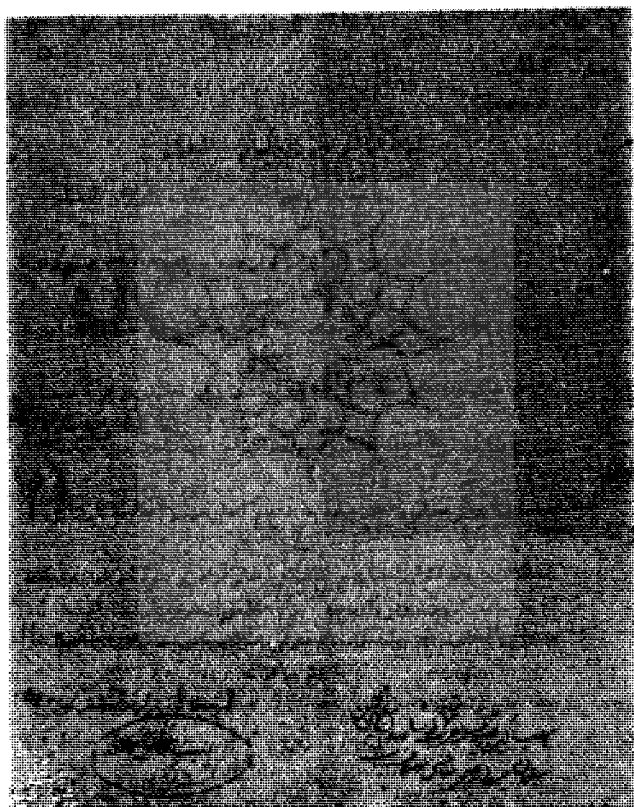
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این مقاله و مقاله های بعد در زمینه موضوعات زیر مطالبی خواهیم داشت .

مجلس ۱۴- تشکیل احزاب و دسته جات سیاسی . پذیرائیهای وزارت
دربار . مبارزات اصفهان با توده . مسافرت اعلی حضرت باصفهان .
ابسترو کسیون اقلیت و منفردین . حوادث آذربایجان . فعالیت بی ثمر برای
زمامداری دکتر مصدق . آمد و رفت های ساعد . بیات . حکیمی . صدر
الاشراف . زمامداری احمد قوام پایان دوره ۱۴ . انتخابات دوره پانزدهم
قوام و حزب دموکرات . تدین مرد ارستوگرات .

مجلس و تشکیلات سیاسی روز - چنانچه در شماره پیشین مجله خاطرات
متذکر شد در انتخابات دوره ۱۴ حزب توده موجودیت خود را اعلام و ارکان اصلی آنهم
۵۲ نفر محکوم و محبوس دوران سلطنت پهلوی بودند که شاهزاده سلیمان میرزا (سلیمان

محسن) هم باسوابق سیاسی مخصوصاً لیدری سابق حزب تندرو دموکرات امیل در رأس هیئت اجرائی آن بود. چنانچه درصددور دستور انتخابات اصفهان برای انتخاب آقایان تقی فداکار و محمود یقراطی همچنین اشاره بائتلاف با افراد آزادیخواه مترقی که من باب نمونه نام دولت آبادی را هم برده است و عین آن قطعه‌نامه از لحاظ دخالت سلیمان محسن و ریاست او در حزب توده تلوهمین یادداشت‌ها گراور و چاپ شده است. اما سلیمان محسن در اواخر سال ۱۳۲۲ و پیش از افتتاح مجلس ۱۴ فوت شد و اگر وجود



سندی است به امضای سلیمان میرزا و به مهر کمیته مرکزی حزب توده ایران

او سرپوشی روی حزب توده بود دیگر در عالم حیات نبود تا منشاء اثری باشد یا نباشد. اما در انتخابات مزبور حزب توده کاری از پیش نبرد منتها در برخی از شهرهای شمالی و در موقع خاص چندتن نماینده بمجلس فرستاد که آنان هم در ظاهر دیسپلین و مقررات حزبی فریبائی داشتند ولی حاصل آن برای کشور و خودشان چیزی غیر از تیره‌روزی نبود و درست بخاطر دارم هنگامی که در دولت احمد قوام بعد از پایان مجلس ۱۴

هیئت اجرائی حکومت جابر پوشالی آذربایجان بتهران آمدند و این جانب باعه دیگری در عمارت شهربانی تهران توقیف بودیم . در مرکز حزب توده (خیابان فردوسی) بانك نوشانوش نمایندگان حزب قلابی دموکرات آذربایجان و کارگردانان توده و یاران مؤالفشان در حزب ایران بلند بود و چه شرتك جان گزائی بكام ما که زندانی قوام و ناظر آن فجاجیع بودیم میریخت .

اما حزب ملت - که لیدر آن سیدمحمدصادق طباطبائی و دبیر آن این جانب حسام الدین دولت آبادی بودم . مجمع چندتن از سیاستمداران قدیمی وعده می از کارگران و اصناف و جمعی از فرهنگیان و دانشجویان بود که پس از تشکیل مجلس باحزب اتحادملی و دیگر دستجات آزادیخواهان و احزاب بهم پیوستند . بدینصورت که برخی بکلی سازمانشان منتقل و بعضی با حفظ نام و تشکیلات خویش همکاری سیاسی و ائتلاف با ما داشتند و حزب مردم اصلی بوجود آمد که چند برگه از مدارك آن ضمیمه این یادداشتها از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت .

و این همان حزب مردم بود که پس از انتقال از عمارت مجلل جلوخان مجلس بخیابان پهلوی باغ و عمارت وسیع آقایان عدل در آنجا مورد غارت و چپاول افراد حزب دموکرات احمد قوام قرار گرفت ...

حزب پرزرق و برق یازرق ریای دموکرات با سقوط قوام موردینمای فتنه جویان هرجائی قرار گرفت - حتی تمثال بی مثال پیشوا را هم یکی از آن افراد بر زمین افکند و لگد مال ساخت ...

اما حزب اراده ملی - این حزب هم بزعامت سیدضیاءالدین طباطبائی و یاران سیاسی و سوداگراشان تشکیل شد و باشگاه مجللی در خانه وسیع روانشاد دکتر امیر اعلم داشت ولی خود آنمرد شریف و پزشک عالمقدار از این ماجرا برکنار و براستی یکی از گوهر های گرانبهای ایران بود مانند همکار عیسوی نفس دیگر خود دکتر محمدحسین ادهم لقمان الدوله که نظیر آن دوردرد را چشم روزگار ندیده و نخواهد دید .

این حزب هم نتوانست حتی برای مظفر فیروز جوی ارزش داشته باشد چنانچه او در این اثناء از سید ضیاء الدین بریده باحمد قوام پیوست و در پناه آن مرد خود خواه بمقام وزارت هم رسید و بسی چابلوسی ها و هرزه در آئی ها کرد . چنانچه از سر قوام السلطنه هم زیادتیر بود .

درست بخاطر دارم که در پرتو هرج و مرج و بی حسایی روزی سرهنگ حجازی فرماندار نظامی تهران را (که بعدها بدرجه ارتشیدی و ریاست ستاد کل رسید) در عمارت شهربانی زیر استنطاق کشیده بود و آن دیکتاتور هرزه گرد میخواست

حجازی را توقیف کنند. ولی من از اطلاق مجاور باو اشاره کردم که بر خیز برو بوزارت جنگ و گوش بحرفهای لاطائل مظفر نده. سرهنگ حجازی هم که در لباس نظامی بود از جای برخاست و با آن مرد پر مدعی گلاویز شده بالاخره خود را بوزارت جنگ و مرحوم سپهبد احمدی رسانید او هم نزد احمد قوام رفت و از کردار مظفر نابکار شکایت کرد و از همانجا مظفر اندکی پیش پای خود نشست و پس از مدتی کوتاه از پا در آمد.

اما حزب اراده ملی در حمایت دکتر میلیسپو که برخلاف مصلحت مملکت و خودشان بود مقاومت های بسیار کرد ولی روی مخالفت جدی مردم و اکثریت مجلس دکتر میلیسپو که بجای مستشار مؤتمن در این بار دیکتاتوری خیره سر از کار در آمده بود ازاله شد. اما پذیرائیهای دربار در آن موقع حساس که اعلیحضرت محمد رضا شاه شاهنشاه آریامهر در عنفوان جوانی و اشغال ایران بدست نیروهای بیگانه و مهاجرت اعلیحضرت رضاشاه فقید که با هزاران رنج روحی و مآثر شوم جنگ و هرج و مرج داخلی مواجه بودند، با خونسردی و بردباری خاص که نگارنده در هیچکس نظیر آن را ندیده است سختی ها و توقعات بی جای افراد را تحمل نموده و کوشش بسیار داشتند که در جمع وجود کردن اسباب و عوامل همگامی حتی پیش قدمی نمایند.

در این موقع آقای سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس و آقای محمد ساعد نخست وزیر بود وزیر دربار مرحوم حسین علاه و روانشاد ادیب السلطنه سمعی که یکی از رجال دانشمند ارزنده ایران بود در سمت رئیس دربار کار میکرد. مرحوم حسین شکوه (شکوه الملک) رئیس دفتر مخصوص و مرحوم یوسف شکرایی رئیس تشریفات. آقای ابوالفتح اتابای (معاون فعلی انتظامی وزارت دربار که یکی از خدمتگذاران صدیق شاهنشاه است) میرشکار و سلیمان بهبودی هم خدمتگذار صدیق آن دستگاه بودند.

بر حسب اراده و میل شاهنشاه روی همان اصل تجمع قوا و تحجیب نسبت با افراد مقرر بود شب های دوشنبه هر هفته چند تن از نمایندگان مجلس و رجال باروزنامه نگاران بدربار همین کاخ مرمر سردسنگی که اکنون به شهرداری تهران اعطاء فرموده اند، دعوت شده ساعتی را در حضور اعلیحضرت بر گزار و سپس بدعوت وزیر دربار صرف شام نموده جلسه خاتمه مییافت.

در آن شب که شب ۱۲ خرداد ماه ۱۳۲۳ بود، جلسه مزبور بصورتی که نقل میشود تشکیل یافت.

آقای ساعد نخست وزیر، از نمایندگان مجلس، مرحوم طباطبائی (که در تمام هفتها

حضور میافت) آقایان رفیع قائم مقام الملك - مؤید ثابتی - حسن نبوی - حسام الدین دولت آبادی - از رجال : آقایان علی اکبر سیاسی - دکتر عیسی صدیق از مدیران جراید آقایان عباس مسمودی (سناتور فعلی) و نماینده مجلس در آنوقت مهندس رضا گنجی (مدیر روزنامه فکاهی و ارزنده با شامل) مرحوم احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره. مظفر فیروز مدیر روزنامه رعد امروز که این عده در جهت شرقی سالون بزرگ وزارت دربار نشسته بودند . در این اثناء اعلیحضرت وارد سالون شده و در نیمکت میان طباطبائی و ساعد جلوس فرمودند آقایان علاء وزیر دربار حسین سمعی (ادیب السلطنه) ، آتابای میرشکار ، یوسف شکرایی و سلیمان بهبودی صنی در برابر شاه کشیده و ایستاده بودند (آقای حسین شکوه بیمار و حاضر نبود) .

حضار مقدم شاه را گرامی داشته هر یک اظهار ادب و اخلاصی کردند ، اعلیحضرت نیز نسبت بیک بیک ابراز مرحمت و عنایت فرمودند . آنگاه با قیافه خسته و لسی امیدوار بمقداری از ناراحتی های جنگ و سختی های مردم، همچنین لزوم توجه بتأمین ارزاق عمومی و رعایت بهداشت که آنوقت مالاریا ، تب راجعه و تیفوئید کشتار میکرد اشاره نمودند. البته در آن اوضاع آشفته هم تنها جیب فتوت شاه بود که برای حمایت مردم و تأمین ضروریات زندگی عمومی بازو گشاده بود . پس از خاتمه بیانات مفصل شاه این جانب کسب اجازه نموده و مطالب خود را با این بیت آغاز کردم :

در روزهای سخت پدید آید مجد و بزرگواری و سالاری

ما که امشب بدعوت وزارت دربار حضور اعلیحضرت شرفیاب شده ایم میخواهیم و آرزو داریم که اندوههای خودمان را از اوضاع ملک و مردم ساعتی فراموش کرده و از زبان شاهنشاه بیاناتی در چاره جوئی اوضاع و حل مشکلات بشنویم . آنچه بر مملکت و افراد رفته است همه درد است و رنج اما چه باید کرد . ایشان فرمودند آنچه از دست من بر آید با جان و دل خواهم کرد و بفضل و حمایت خداوند هم امیدوارم . سپس این جانب بمطالب خود ادامه داده و گفتم چاره جوئیها بعضی آنی و برخی آتی میباشد . ولی آنچه بنده می بینم در حال حاضر نیک وید ما تا حدی بدست خودمان است ولی شرط موفقیت آنست که همگی هدف واحد و ایمان راسخ بآن داشته باشیم . امروز هم در ایران بعد از شخص شاه بیش از دوستان نفر از نمایندگان مجلس ، رجال و روزنامه نگاران نیستند که وجودشان در خیر و شرم مملکت مؤثر و نافذ است . اگر آنها را هم بر حسب توانائی فکری و قدرت روحی تقسیم نمائیم اکثریتشان در این اطاق و زیر این سقف حضور دارند . آیا بهتر این نیست که ما از

خودمان شروع نموده يك پیمان شرافتمندانه وجدانی در این شب ببندیم که برای سعادت ایران و نجات مردم آن یکدل و یکزبان بوده و گردد وجود شاه جوان و آزاده خود جمع شده برای حل مشکلات مملکت کوشش و فداکاری نمائیم ؟
مطالبی که این جانب گفتم مورد تحسین و تصدیق شخص اعلیحضرت و دیگران قرار گرفت .

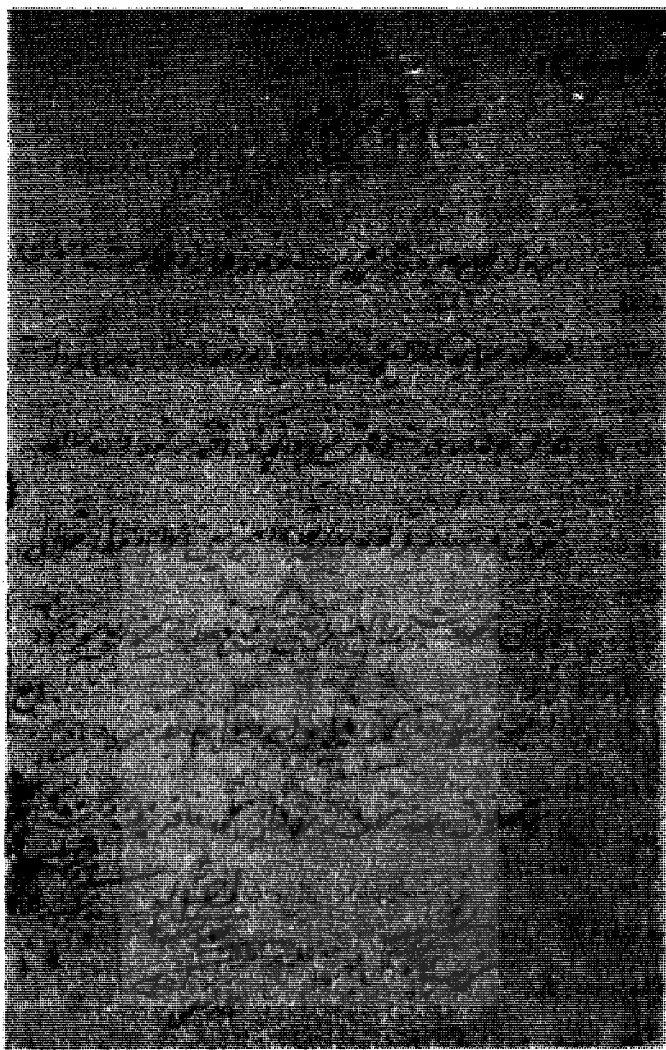
آنگاه در خاتمه بیاناتم اظهار داشتم که من ازجان و دل این پیمان را تعهد و تازندهام آنرا استوار خواهم داشت تاکنون هم که بیست و هفت سال و هفت ماه از آنشب میگذرد با کمال سربلندی و افتخار بدون هیچگونه دعوی خودخواهی عرض میکنم که تمام اینمدت اگر درمیدان سیاست ، یازندان تبه کاران یا گوشه نشین بودهام يك لحظه آن پیمان را فراموش ننموده آرزوی فداکاری در راه میهن و خدمت بشاهنشاه در وجودم با شیر اندرون شده با جان بدرشود .

اما مبارزات با توده در اصفهان . چنانچه در یادداشت های پیشین متذکر شد . با تشکیل اتحادیه کشاورزان و اتحادیه کارگران بتدریج آنها که فریب کلمات جالب و حرفهای شیرین آنها را خورده بودند بخود آمدند و دیگر فریب بیانات دلکش و وعده های تو خالی را نخوردند . مخصوصاً که در مواقع سختی نان با کوشش این جانب و مقامات مسئول حتی موافقت متفقین و همراهی کلنل ربرت ROBERT افسر انگلیسی که آن موقع نظارت در کار ارزاق و جمع آوری آن داشت .

سی هزار خروار گندم بتدریج در اصفهان ذخیره و نان کارگران را در خود کارخانجات تهیه و بهر يك میدادیم . هم چنین تأمین اضافه حقوق و توجه بکار بهداشت آنها بسیار در طرز فکر و استراحت خاطرشان مؤثر افتاد .

اما در آخر خردادماه ۱۳۲۳ که اعلیحضرت اظهار تمایل بمسافرت اصفهان فرمودند تا در ضمن توجهی باصلاح حقوق و دستمزد کارگران شده باشد مرحوم عبدالحسین هزیر وزیر کشور وقت را نیز امر فرمودند باصفهان بیاید . مرحوم رضا افشار نیز که مردی بسیار رشید و توانا بود باستانداری اصفهان انتخاب گشته و بدانجا رفته بود . این جانب هم در اصفهان بودم اعلیحضرت رهسپار اصفهان شدند استاندار و اینجانب مقدم مبارک را استقبال کردیم . تمامی وجوه طبقات از رجال ، تجار ، کشاورزان و کارگران هم در آن استقبال پر شور شرکت نمودند .

آقای هزیر نیز مدیران کارخانجات را خواست و با آنها گرم گفتگو بود که در این موقع تشریف فرمائی اعلیحضرت باصفهان باید در انجام حوائج کارگران و دادن اضافه حقوق - لباس و نان آنها اقدام شود آنها نیز اظهار اطاعت و انقیاد کردند مخصوصاً



سندی است به امضای شمس‌صدری دولت‌آبادی - کنگمی نصراله برزانی

حاجی سید جواد کسائی که رئیس اطاق تجارت و مدیر کارخانه ریساف بود . اعلیحضرت هم‌گامگاه بدعوت سران و رجال اصفهان باطراف شهر میرفتند ولی بیشتر اوقات همشان مصروف اصلاح کار حقوق و مزایای کارگران میگشت .

این جانب هم اوقاتم بیشتر صرف پذیرائی مردم و انجام کارهای عمومی میشد ولی هر روز یکی دو بار شرفیاب میشدم و گزارش اقدامات مدیران و کارگران را معروض میداشتم .

در عین حال خالی از اندیشه رفتار توده ایها و افکارشان هم که هنوز جمعشان جمع بود نبودم .

روزی سه ساعت و نیم بعد از ظهر که در خانه مشغول پذیرائی بودم یکی از سرکارگران غیر توده‌ئی کارخانه ریسباف سراسیمه وارد شد و مرا باطاق دیگر خواست . آنگاه اظهار داشت که وزیر کشور و استاندار را در کارخانه ریسباف توقیف کرده اند ، اتومبیل آنها نیز در داخل کارخانه است و در را بسته اند . بتمام کارخانجات هم که همگی تقریباً در اطراف ریسباف و جنوب شهر واقع است اطلاع داده اند که کارخانجات را تعطیل نموده بیایند بکارخانه ریسباف البته افرادی را هم که راه میدهند توده‌ئیها هستند . من باو دستور دادم که برو و در کوچک جنوبی کارخانه ریسباف را که بخیابان کارخانه وطن راه دارد قفلش را باز کن بطوریکه از داخل کارخانه و بیرون مطلقاً مانعی نداشته باشد و خودت از آنجا دور شو . آنگاه تلفون کردم بخانه آقای حبیب کسائی که داماد حاجی سید جواد کسائی و مورد احترام نسبی کارگران همچنین از دوستان این جانب و مردی خود ساخته و بسیار عزیز ورشید بود . فوراً آمد نزد این جانب او را از تمام جریانات مطلع کردم و روی يك قطعه کاغذ نوشتم بمرحوم حاج سید جواد کسائی که در داخل کارخانه مشغول پذیرائی وزیر کشور و استاندار بود که هر چه آقای حاجی حبیب کسائی دستور داد اجرا نمائید . به آقای حبیب کسائی هم گفتم بروید کارخانه من دستور داده ام در کوچک جنوبی کارخانه را که مجاور انبار پنبه و پشم است باز کنند . اتومبیل خود را هم که حسین نعیمی راننده آنست آنجا فرستاده ام .

خودم نیز بکارخانه ریسباف می‌آیم و در فضای آزاد شمالی کارخانه مجاور برج آب کارگران را جمع نموده برای آنها مطالبی خواهم گفت در همان وقت شما وزیر کشور و استاندار را بپرید برای بازدید انبار پنبه و پشم آقای کسائی و هیئت مدیره بیایند برای استماع سخنرانی این جانب خودتان هم پس از خروج وزیر کشور و استاندار بیایند در ایوان پشت دفتر و کلاه خودتان را بنشانی بردارید تا من هم بیانات خود را خاتمه دهم . بوزیر کشور و استاندار هم تنها وقتی که سوار اتومبیل من شده و حرکت کردند بگوئید که باید از کارخانه دور شده بروند خارج شهر صحرا چهارم که اعلیحضرت همایونی شب را آنجا میهمان بودند ، پیش از حرکت خودم نیز بکارگران کارخانجات که از اهالی دولت آباد ، شمس آباد ، آپاران ، بزران ، کوهان ، نصر آباد ، کارلادان ، خراسکان و از دوستان من بودند اطلاع دادم که پانصد تا هزار نفر در جلو در بزرگ کارخانه ریسباف منتظر من باشید . آنگاه سوار اتومبیل

آقای علی مهرایی که از دوستان صدیق و صمیمی من است شده يك سر رفته بکارخانه ریساف تاپیاده شدم گفتم در را باز کنید فوراً دربان در را گشود و همراه من دوستان نفر از کارگران آشنا وارد شدند. ده نفرشان را گذاردم همانجا و دستور دادم چون مطالب مهمی دارم در را باز بگذارید که هر کس میخواهد وارد شود.

و با بلند گو شخصاً اعلام داشتم که دولت آبادی مطالب لازمی و پیام مهمی برای کارگران دارد. نزدیک دوهزار نفر ریختند اطراف این جانب من هم رفتم بر فراز سکوی برج آب و بعد از دعوت آنها بدوستی و همکاری و برادری عین نیت اعلیحضرت و اوامر ایشانرا دایر پرداخت اضافه دست مزد و لباس و کمک معاش کارگران نقل کردم و تصریح نمودم که از دفتر کارخانه ریساف خارج نخواهم شد تا کلیه مطالبات کارگران را از جهت حقوق لباس و مدد معاش بدهم. بعداً هم از این کارخانه بدیگر کارخانجات خواهم رفت و هر چند روز لازم باشد میمانم تا این کار تصفیه شود. سپس در مانگاه و دبستان کارخانجات راهم تأسیس خواهیم کرد و آنچه گفتم عین اوامر شاهنشاه است که انجام آن هدف اصلی مسافرت ایشان باصفهان میباشد.

در این میان دسته دسته کارگران موافق و آشنا وارد میشدند و همگی اظهار دعا گوئی و وفاداری نسبت باعلیحضرت و مملکت میکردند. آقای حاجی سید جواد کسائی و دیگران راهم که در حاشیه ایستاده بودند بحضور در جمع دعوت و تمامی مطالب خود یعنی اوامر اعلیحضرت را حضوراً باو ابلاغ کردم آنمرد شایسته هم اظهار اطاعت و موافقت در انجام آن میکرد.

دل این اثناء سیمای محبوب حاج آقا حبیب کسائیان در ایوان شمالی دفتر کارخانه نمایان شد و کلاه خود را بنشانی معهود که خروج وزیر کشور و استاندار از کارخانه باشد برداشت این جانب بعد از سه ساعت از نگرانی و تشویش خارج شده و بیاناتم را تمام کرده حسب الوعد جانب دفتر کارخانه روانه شدم.

آقای کسائی رئیس کارخانه هم با کرامت نفس که مخصوص خود او بود کار حقوق و مزایا و لباس را انجام و حواله داد و این نقشه خطر ناک که شاید جان افرادی راهم تهدید میکرد نقش بر آب گشت از کارگران کارخانجات دیگر هم چند تن را حضوراً انتخاب و بمیدان کارخانجات دستور کتبی دادم که کارشان را مانند کارخانه ریساف حداکثر در ظرف دوازده روز فیصله داده نتیجه را اطلاع دهند و آنچه هدف عالی شاهنشاه در حمایت و حفظ حقوق کارگران بود فوراً انجام یافت. موبک اعلیحضرت بند از پنجره توقف در اصفهان بتهران عزیمت فرمود. آنشب هم این جانب در دعوت بصحرا چهارم حضور نیافتم. بقیه دارد